قانون گذاری در حکومت اسلامی

قانون گذاری در حکومت اسلامی

محمد منصور نژاد

بسم ا الرحمن الرحیم

مقاله حاضر از عناوین ذیل بحث می نماید:

الف ـ تاملی بر مفهوم و اقسام قانون و قانون در نظام اسلامی.

ب ـ سابقه بحث قانونگرایی در غرب.

ج ـ جایگاه انواع قوانین در نظام اسلامی.

الف ـ تاملی بر مفهوم و اقسام قانون و قانون در نظام اسلامی

قانون در لغت به معانی زیر آمده است:

رسم، دستور، مقیاس، سؤال، طرز وغیره و در اصطلاح، قانون به ضابطه کلی ای گفته می شود که بر افرادی منطبق و حکم همه آن افراد از آن ضابطه شناخته می شود(1).

لفظ قانون در دو معنا به کار گرفته می شود:

---

1 ـ گرجی ابو القاسم، حکومت در اسلام، موسسه انتشارات امیر کبیر: 1367، ص 199.

1 ـ اعتباری، وضعی و قراردادی: که مفاد آن جمله ای است که صراحتاً یا التزاماً دلالت بر امر یا نهی دارد.

2 ـ حقیقی و تکوینی: که حکایت از یک ارتباط نفس الامری می کند که سروکار با اعتبار و وضع و قرارداد ندارد(1).

کلیه مباحث مقاله حاضر که قانون را در راستای حکومت و تدبیر جامعه بررسی می نماید، در ذیل «قانون اعتباری» قابل بحث است و از «قانون حقیقی» سخنی به میان نخواهد آمد.

در آنجا که «قانون» در جوامعی که صرفا بوسیله افراد جامعه اعتبار و مشروعیت می یابد (جوامع با حاکمیت ـ غیر دینی) با «قانون» در جوامعی که بر مبنای دین، تدبیر می گردد، تفاوت جوهری و اساسی دارد. در اینجا تاکید می گردد که در جامعه اسلامی مفهوم قانون خود معانی گوناگونی را پذیرفته که حوزه های هر یک با هم تفاوت داشته و مهمتر آنکه، آیا اصلا می توان در جوامع دینی قانون وضع نمود جای بحثهای عمده و مبنایی دارد.

به عنوان شاهد اجمالاً به دیدگاه دو مجتهد مسلم و کارشناس اسلامی در مشروطه (شیخ فضل ا نوری و مرحوم نایینی) اشاره می گردد. در حالیکه شیخ فضل ا بر این باور بود که «بهترین قوانین، قانون

الهی است... و بحمد ا ما طایفه امامیه بهترین و کاملترین قوانین الهیه را در دست داریم.. معلوم است که این قانون الهی ما مخصوص بعبادات نیست، بلکه حکم جمیع مواد سیاسیه را بر وجه اکمل و اوفی داراست... لذا ما ابدا محتاج بجعل قانون نخواهیم بود.. بلکه اگر کسی را گمان آن باشد که ممکن و صحیح است جماعتی از عقلا و حکما و سیاسیین جمع شوند و

---

1 ـ مصباح محمد تقی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، سازمان تبلیغات اسلامی: 1372، ص 114.

بشوری ترتیب قانونی بدهند که جامع این دو جهت باشد و موافق رضای خالق هم باشد، لابد آنکس از رقبه اسلام خارج خواهد بود»(1).

وعصاره حرف شیخ شهید آن بود که «تدوین قانون دیگر در بلاد اسلام، بدعت است والتزام به آن بدون ملزم شرعی، بدعتی دیگر و مسئول داشتن از تخلف، سومین بدعت»(2).

مرحوم نایینی با تاکید بر اینکه حقیقت «بدعت» خوب فهم نشده در پاسخ می گفت: «ترتیب دستور اساسی... بر وفق مقتضیات مذهب... از بدیهیات است و عدم اندراجش من حیث نفسه (بدون ارایه و ادعایی که مندرجاتش من عند ا است) در عنوان تشریع و بدعت.. ظاهر و هو یداست و ماخوذ بودن مغالطه مغرضانه و عامیانه.... که به واسطه نفهمیدن حقیقت تشریع و بدعت است... از واضحات است»(3).

سپس با ارائه یک تقسیم بندی به چهار چوبی می رسد که در مقاله حاضر نیز بدان استناد می گردد. او تدوین قانون اساسی، احکام اولیه و ثانویه را به منصوصات و غیر منصوصات تقسیم می کند و بر این باور است که در قسمت نخست، چون حکمش در شریعت روشن است، نیازی به قانونگذاری نیست. این گونه احکام در خور نسخ و تغییر نیستند، بلکه تا روز قیامت از اعتبار و ارزش بر خوردار خواهند بود. اما غیر منصوصات و آنکه حکمش در شریعت نیامده، حاکم اسلامی باید راه حل وقانون مناسبی در این مورد، وضع و پیشنهاد کند، اینگونه موارد تابع مصالح و مقتضیات

1 ـ نوری، فضل ا□، رسایل اعلامیه... شیخ شهید فضل ا□ نوری، جمع آوری محمد ترکمان، موسسه خدمات فرهنگی رسا: 1362، ص 57.

2 ـ مجله حوزه، ش 7 ـ 76: ص 115.

3 ـ همان منبع، ص 7 ـ 116.

زمان و مکان است و به اختلاف آنها در خور ذکر گویند(1).

مباحث مهمی در چالش فکری بین شیخ شهید و مرحوم نایینی در ذیل قانون وجود دارد، که جهت رعایت اختصار و تبیین قانون در نظام و جامعه اسلامی به همین حد بسنده شده و نتیجه می گیریم که، قانون در جامعه و نظام اسلامی (در این مقاله همه جا اسلام معادل شیعه گرفته شده و به دیدگاه اهل سنت در قانون اشاره ای نشده است) او لا مراد از آن قانون اعتباری است، ثانیا به دو قسم منصوص و غیر منصوص تقسیم می شود. قانون منصوص قابل جعل بالاصاله توسط انسانها نیست و فقط توسط مجتهدین و کارشناسان اسلامی مورد اجتهاد و نهایتاً استنباط قرار می گیرند. اما قانون در غیر منصوصات (مالا نص فیه) مورد تمرکز و ثقل مقاله حاضر است.

جمله پایانی در این بخش آنکه اگر قوانین مالا نص فیه به لسان حقوقی بیان شود به ترتیب اهمیت در چهار شکل زیر قابل دسته بندی اند:

1 ـ قانون اساسی (اعمال قوه موسس).

2 ـ قوانین عادی (اعمال قوه مقننه).

3 ـ تصویبنامه ها و آیین نامه ها (اعمال قوه مجریه)

4 ـ مصوبات انجمنها و شوراها (اعمال استان، شهرستانها و شهر)(2).

وقوانین مالا نص فیه در لسان «فقه سیاسی»، تحت عنوان احکام حکومتی (ولایی) قابل بحثند که ارتباط حکم حکومتی با قوانین فوق در قسمتهای آینده مورد بررسی قرار می گیرد.

---

1 ـ همان منبع، ص 9 - 178.

2 ـ قاضی ابو الفضل، بایسته های حقوق اساسی، نشر یلدا: بهار 73، ص 29.

ب ـ سابقه بحث قانونگرایی در غرب:

از آنجا که سابقه تقنین در غیر منصوصات، در جهان خصوصاً تشیع محدود است و طرح مبانی مشروعیت قانونگزاری در حد «تنبیه الامة و تنزیه المله» مرحوم نایینی مطرح و سپس حدودا یک قرن تا انقلاب اسلامی مسکوت ما نده، و از این رو هنوز باهمه زوایای مطروحه در ذیل قانون مواجه نشده ایم، خوب است طرح بحث از جایی بشود که سابقه 25 قرن منازعه در باب قانون و شیوه حاکمیت آن و اهمیت یا عدم اهمیت آن دارد. تا در این قسمت بحث که بسیار موجز هم می آید سؤالها، دغدغه ها، متدها و چالشهای در حوزه تقنین به صورت شفافتر مطرح شوند، آنگاه با وضوح مفهوم و صورت مساله ای روشن به حل معما و موضوع بپردازیم. در این قسمت ابتدا از اندیشمندان قرون قدیم غرب (آن هم تنها از افلاطون و ارسطو) و بعد قرون و سطی (تنها از اکوئیناهی) و نهایتاً قرون جدید و معاصر (منتسکیو و آنارشیستها)، به اختصار مطالبی در پی می آید:

1 ـ غرب قدیم:

1 ـ 1ـ افلاطون: همه فیلسوفان یونانی به رغم اختلاف نظرهای آنان درباره نظام حکومتی مطلوب، این اصل کلی را می پذیرند که نظام حکومتی مطلوب، بایستی حکومت قانون به عنوان تنها امکان رعایت مصلحت عمومی همه شهروندان باشد. افلاطون در قوانین تا آنجا پیش می رود که فراهم کردن بیشترین سعادت و

بیشترین دوستی متقابل ممکن برای شهروندان را هدف اصلی قانون گذاری می داند(1).

افلاطون رابطه میان انسانها را در جامعه، به دو نوع طبیعی و قانونی تقسیم می کند. سلطه بر دیگران، در واقع رابطه آزاد طبیعی است و حال آنکه خدمت به

---

1 ـ طباطبایی جواد، زوال اندیشه سیاسی، انتشارات کویر: 1373، ص 8 ـ 46.

دیگران، آن شیوه ای از زندگی است که قانون خواستار آن است. افلاطون در طرح شهر زیبای آرمانی خود، پادشاه - فیلسوف را فراتر از قانون قرار می دهد(1). البته این مطلب جای توضیح دارد که برتری آنها ناشی از علم و معرفتی است که دارند، علم و معرفتی که به کمک آن می توانند یک رشته اصول جاوید و ابدی را که قانونهای خوب باید با آنها منطبق و سازگار باشند، درک کنند. اینان تا آنجا بر تر از قوانین هستند که خود نیز اصول حاکم بر آن قوانین را قبول دارند.

1 ـ 2 ـ ارسطو: او معتقد است که از مهمترین شاخصه های حکومت خوب، حاکمیت وتفوق قانون بر جامعه و شهر است. به نظر او مهم نیست که حکومت چه شکلی دارد، بلکه مهم آن است که قدرت تفویض شده را طبق قانون به کار ببرد. البته ارسطو می پذیرد که قانون نمی تواند ثابت باشد و لازم است که بر حسب اوضاع و احوال تغییر کند(3).

از نظر ارسطو، «کسی که قانون را نقض می کند ظالم و آنکس که رعایت قانون را می کند، عادل است.

2 ـ قرون وسطی: اکوئیناس: اکوئیناس که از متکلمین برجسته جهان مسیحیت در عصر قرون وسطی است، عدالت اجتماعی و تکالیف افراد را در حوزه یک تحلیل دقیق از قانون بررسی می کرد. او که از چهار نوع قانون تحت عناوین «ازلی»، «طبیعی»، «بشری» و«الهی» سخن می گفت، قانون را به طور کلی چنین تعریف می کرد: مقررات معقولی در باره کردار افراد که از طریق ملت یا نمایندگان

---

1 ـ همان منبع، ص 51.

2 ـ فاستر ما یکل ب، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، ج اول، قسمت اول، انتشارات امیر کبیر: 1358، ص 1 ـ 280.

3 ـ خاتمی محمد، از دنیای شهر تا شهر دنیا، نشرنی: 1373، ص 3 - 72.

آنها، به منظور نیل به سعادت بشری به تصویب نهایی رسیده باشد(1).

قوانین بشری برای اینکه اصولاً قانون اطلاق شوند، بایستی در همخوانی با منطق طبیعی و بانیت خیر همگانی، بطور عادلانه انشاء شوند. یک فرمان غیر عادلانه تنها یک قانون بد نیست، بلکه اصولا قانون به حساب نمی آید. ودر ارتباط با پیوند و ترابط شهریاران و قانون، اکوئیناس معتقد است که شهریاران از اطاعت قانون معافند و این مساله را به عدالت بدین نحو گره می زند که، نص صریح مذهب مسیح که امر به اطاعت از اولیاء امور می کند، صرفاً تا آنجا پیش می رود که اینان عادل باشند. اگر قدرت از طریق اعمال فشار و فساد بدست آمده باشد، منشا الهی ندارد. جهت رعایت اختصار به همین میزان از تفکر قرون وسطای غرب در موضوع قانون اکتفا می شود.

3 ـ قرون جدید و معاصر: 3 - 1) منتسکیو: در تعریف قانون منتسکیو آورده که، عبارت است از «رابطه هر شی باشی دیگر در عالم»، و چون انسان صاحب دو عنصر اراده و فکر است، قانون بین افراد انسان که عبارت از همان روابط باشد، بیشتر از قوانین بین سایر موجودات پیچیده و غامض است و درک آن مشکلتر. و چون انسان را به سبب عقل و اراده ناقض قانون می بیند، سه عنصر مذهب، اخلاق و سیاست را مطرح می کند که برای جبران مضرات احتمالی یا مسلم هوش و اراده انسان و بجهت مقابله با هوش و اراده که در میان موجودات تنها انسان مالک آن است، بوجود آمده و وجود آن ضروری بوده و هست. مذهب، برای جلوگیری از فراموشی مردم خالق را، اخلاق، برای مقابله با فراموشی خویشتن و سیاست و قوانین عرفی، برای جلوگیری از فراموشی جامعه بوجود آمده است. البته منتسکیو قانون را به دو نوع «طبیعی» و «موضوعه» تقسیم نموده و قوانین مذهبی، اخلاقی و سیاسی را

_____

1 ـ رد هد برایان، اندیشه سیاسی از افلاطون تا ناتو، ترجمه مرتضی کاخی، اکبر افسری، انتشارات آگاه 1373، ص 9 - 108.

جزو قوانین موضوعه می داند. و در ارتباط این دو نوع اصلی قانون بر این باور است که قبل از وضع قوانین بشری یك سلسله موازین برپایه عدالت وجود داشته که روابط افراد را بایکدیگر مشخص می کرده و قوانین موضوعه از روی آن اصول و موازین ساخته شده و ناشی از آن است(1).

3 ـ 2 ـ آنارشیسم : در آنجادر بحث قانون در نظریات مطروحه فوق تماما ضرورت قانون مفروض بود، در اینجا به مکتبی که جدیدتر و مدعی نیز می باشد اشاره می شود که به نفی قانون می پردازد. آنارشیسم در معنای دقیق و علمی آن به «فقدان کامل حکومت و قانون» معنا شده، چرا که دو عنصر حکومت و قانون را عوامل سرکوب عامه مردم توسط اقلّیت کوچکی که دو عنصر حکومت و قانون را عوامل سرکوب عامه مردم توسط اقلّیت کوچکی که در عین حال صاحب ثروت نیز می باشد، می دانند.

سه زشتی از نظر آنارشیستها، حکومت، قانون و مالکیت خصوصی هستند، در حالیکه منشا و منبع این سه زشتی اساسی را در نهادی که به نام نهاداقتدار خوانده می شود، پیدا می کنند(2).

در اینجا طرح اجمالی اندیشه قانونگرایی در طی 25 قرن غرب، در سه مقطع عمده قدیم، وسطی و جدید را خاتمه داده و به نتایج این قسمت اشاره می گردد.

نتایجی چند از بحث قانونگرایی در غرب :

1 ـ سابقه بحث قانونگرایی به قدمت تفکر سیاسی انسانهاست . یعنی از زمانی که اندیشه های سیاسی شکل گرفته در ذیل آن بر روی قانون نیز اظهار عقیده شده است.

_____

1 ـ پازارگارد بهاء الدین، تاریخ فلسفه سیاسی، ج 2، چاپ گلشن، 1359، ص ص 3 – 690 .

2 ـ اکبر علی، سیری در اندیشه های سیاسی معاصر، موسسه خدمات فرهنگی – انتشاراتی است، 1370، ص ص 8 ـ 281 .

2 ـ از همان ابتدا بحث تقدم حاکم بر قانون یا حاکم تحت سیطره قانون جای سؤال داشته است. و اینکه مقنن چه کسی است؟ و اگر حاکم است به چه اعتباری و اگر حاکم بر قانون اشراف دارد تا کجا و با چه قیودی و...

3 ـ مسائل مرتبط با قانون از جمله عدالت و قانون، هدف و غایت قانون، قابل نقد و تجدید نظر بودن یا نبودن قانون و... همه مباحثی است که دغدغه اذهان آدمیان در طول قرون متمادی بوده است.

4 ـ بحث انواع قانون، الهی یا بشری بودن قانون، موضوعه یا غیر موضوعه بودن آن و ارتباط بین قوانین موضوعه و غیر موضوعه نیز به اندازه کافی اندیشمندان را به تامل و تدقیق نظر کشانده است.

5ـ در حالیکه قرنها کار دایم متفکرین این بود که حکومت قانون تضمین آزادیها و برابری انسانها را می کند و مرداثان از حکومت قانون در مقابل حکومتهای پلیسی به کار می رفت که در آن مقامهای حکومتی و اداری بنا به میل خود رفتار می کنند، ولی امروزه پس ازاینهمه توصیه به قانون، در فرهنگ غرب این تفکر با قوت رقیب و هماورد می طلبد که از موارد زشت و مذموم جوامع، تمرکز بر قانون است و قانون حربه طبقاتی و در خدمت افراد خاصی است و خواهان از بین بردن نظامهای حقوقیند.

6 ـ موارد یاد شده (و یاد نشده) که از مباحث بسیار فشرده اندیشمندان غربی استنباط شد، سؤالات ونکات اساسی و قابل توجهی را در فراراه ما قرار می دهد که جایگاه قانون در جامعه اسلامی چیست؟ آیا قانون مداری یاحذف قانون، ولایت قانون بر حاکم اسلامی یا بالعکس، تجدید نظر در قانون یا ثبات و تغییر ناپذیری آنان، پیوند قانون و عدالت و بشری یا الهی و یا طبیعی بودن قانون و ارتباط آنها باهم و همه این نکات مطالبی است که هنوز در اندیشه شیعی به صورت اساسی مورد نقد و

بررسی قرار نگرفته و اجماع نظری هم بالطبع بر روی آنها وجود ندارد، زیرا که هنوز طرح مساله نیز به صورت جدی صورت نپذیرفته و مثلا همین سؤال که آیا اگر قانون محدود تر باشد مطلوب است یا نه؟(1).

ج ـ جایگاه انواع قوانین در نظام اسلامی:

چنانچه در قسمت اول بحث اشاره شد، مبنای مقاله حاضر در تقسیم بندی قانون، همان قوانین منصوص و غیر منصوص است والا اگر کسی معتقد باشد که، «ولایت فقیه نیز همانند آنچه که در مساله شروط و یا در محدوده احکام ثانویه گفته شد، می باشد که حق قانونگذاری ندارد، بلکه برای حفظ نظام بر انجام آنچه که اهم است دستور می دهد»(2) و اصلاً موارد غیر منصوص حکومتی در نظام اسلامی را قانون نداند، مبنای فوق مخدوش می شود. ولی مبنای مقاله براساس تعریف از قانون که، «ضابطه کلی که بر افرادی منطبق و حکم افراداز آن شناخته می شود»، اخذ شده و این مطلب نیز پذیرفته شده است که ولی فقیه حق وضع قانون منصوص را ندارد و حکمش، به عنوان قانون در حوزه مالا نص فیه تلقی می گردد و البته حکم حکومتی ارتباطاتی هم باقانون منصوص دارد که در پی می آید. در تلقی نگارنده قانون اساسی، عادی و... نظام بر مبنای فقیه نیز حکم حکومتی (غیر مستقیم) می باشند که مورد اشاره قرار می گیرد.

_____

1 ـ خوب است از دیدگاه روانشناسی هم به عنوان شاهد به نظر فروید در باب محدودیت قانون در حد پاورقی اشاره ای شود. او می نویسد، «وضع یک سلسله مقررات و تحریم سرانجام قانون را شکست خواهد دارد. در جائیکه فقط تعداد کمی مقررات ممنوعه و تحریم شده وجود دارد همگی رعایت می شوند. ولی اگر در هر مورد کوچکی این منعها تکرار شوند رفته رفته مردم به این فکر می افتند که آنرا نقض کنند...»

فروید زیگموند، مفهوم ساده روانکاوی، ترجمه فرید جواهر کلام، انتشارات مروارید: چاپ پنجم (1368)، ص 9- 188.

2 ـ جوادی آملی عبد ا، ولایت فقیه، مرکز نشر فرهنگی رجاء ص 131.

در بخش حاضر مطالب زیر مورد بررسی قرار می گیرند:

1 ـ طرح نیاز به قانون از زاویه ای دیگر.

2 ـ اقسام حکم (اولی، ثانوی و حکومتی) و تفاوت آنها.

الف ـ معمولا بحث از نیاز به قانون در منابع کلامی و در ذیل بحث نبوت و در پاسخ به این سؤال که آیانیاز به پیامبر ان و شریعت و فرامین آنها بوده یانه و باتاکید بر این نکته که عقل بشری بدلایل عدیده ای توان ارایه قانون کامل را ندارد وقانو نگذار باید کسی باشد که نقاط ضعف و قوت و نیازهای اصلی بشر را بداند و اوجز خدای سبحان نیست، مطرح شده استدلال در مقابل کسانی است که یا کلاً دین را منکرند، (آتئیسم) و یا اینکه حوزه دین را به مسایل فردی منحصر و محدود کرده اند، (دئیسم).

واضح است که در این شیوه طرح از دین، شریعت امری لازم و ضروری است و علم کلام و متکلمین اسلامی، (اعم از شیعه وسنی) وحتی دینی، (مسیحی و یهودی و...) هر کدام باید دلایل عامی برای ضرورت نیاز به قوانین نازله از سوی آسمان وحی و دلایل خاصی بر دین مورد نظر داشته باشند و حوزه بحث هم در محدوده اصول دین بوده و چنانچه اشاره شد، بحث بر اهمیت نبوت و هدف ارسال رسل و انزال کتب بوده و یک شیوه استدلال و در مقابل افراد خاص می باشد.

اما شیوه بحث از قانون را می توان بایک مفروض عوض نموده و به مباحث دیگری پرداخت که به نظر می رسد در جامعه اسلامی امروز طرح بحث بدین نحو بسیار ضروری نیز می باشد. و آن بدین نحو است که امروز نه در جامعه ما، بلکه در بسیاری از کشورها، اسلام به عنوان دین و حضرت محمد صلی ا علیه وآله وسلم به عنوان پیامبر و قرآن به عنوان قانون الهی و خدا به عنوان مقنن پذیرفته شده است و لذا در این شیوه بحث از قانون مفروض این است که قانونگذار اصلی خداست و حق تقنین بالاصاله و

بالذات تنها به خدا تعلق دارد و حتی رسول ا صلی ا علیه وآله وسلم نیز بالذات حق قانونگذاری ندارد(1)، چه رسد به آحاد جامعه. بس در اینکه قانون کامل باید آسمانی و خدایی باشد مفروض ماست.

ودر اینجا دیگر استدلالات را متمرکز نمی کنیم.

پس چه چیزی محور بحث از قانون است؟ پس از قبول اینکه دین قانون دارد، پرسش آن است که آیا حوزه این قانون فراگیر و عام است؟ مثلا آیا حوزه قوانین طبیعی و قراردادی هر دو را شامل می شود، یعنی هم برای تبیین «هستها» قانون دارد و هم برای تجویز «بایدها»؟ اگر پاسخ سؤال مثبت باشد باید از دین انتظار مثلا بیان قوانین فیزیك، شیمی و ریاضی را نیز داشت. اما اگر بگوییم حوزه دین طرح قوانین قراردادی و تجویزی و انشایی است، آیا در همه این میادین نیز دین قانون (ضابطه کلی منطبق بر افراد که حکم مصادیق بر حسب آن شناخته شود) دارد؟ اگر دین و قانون دینی، مراد از آن شرع و آن هم نقل و نص باشد، اولا در موضوعات جدید که در عصر معصومین وجود نداشته اند و مستحدثه اند چه باید کرد؟ ثانیا قوانین قرون قبل چگونه پاسخگوی نیازهای عصرند، حال آنکه به عنوان شاهد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در ظرف حدود یک دهه، بازنگری در آن نیازی اساسی تلقی گردید؟ و یا اینکه اگر در جایی بین نیازها و مصادیق و مصالح با شرع و نقل و نص تعارض افتاد چه باید کرد؟

این پرسشها همه با قبول این مفروض است که قانونگذار اصلی خداست، دین جامع و خاتم ادیان و کاملترین دینها اسلام است و باید براساس دین زندگی کرد. به

---

1 ـ در ذیل آیه اطیعوا ا واطیعوا الرسول...(نساء: 59) در تفسیر نمونه می خوانیم: «اطاعت از خداوند مقتضای خالقیت و حاکمیت ذات او است، ولی اطاعت از پیامبر صلی ا علیه وآله وسلم مولود فرمان خداست و به تعبیر دیگر خداوند واجب الاطاعه بالذات است و پیامبر واجب الاطاعه بالغیر و شاید تکرار اطیعوا در آیه اشاره به همین موضوع یعنی تفاوت دو اطاعت است.

مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج سوم، انتشارات دار الکتب الاسلامیة، ص 5 ـ 434.

عبارت دیگر تمام این دغدغه ها و پرسشها «درون دینی» است، و نه «برون دینی»، و چالشی از درون است و به عنوان فرد دیندار و کسی که می خواهد غیرت دینی به خرج دهد نه اینکه از برون و صرفا داور مآبانه دین را توانمند یا ناتوان بیاید. از سویی می خواهد دیندار بماند، در عین حال پاسخگوی

مقتضای عصر نیز باشد. پس با قبول اینکه عقل بشر قاصر است که قانون جامع و مانع وضع کند، سؤال اینجاست که آیا مدعای دین پاسخگویی به همه پرسشهای ماست؟ و اگر پاسخ مثبت است آیا از عهده آن بر آمده است یا خیر؟

اینجاست که در این معنا، قانون چالشی «بین دینی» است، یعنی بین دینداران است، نه دعوای دینداران در مقابل بی دینان. و بر اساس قالب بندی قبلی، سخن از آن می شود که در عصر غیبت با منصوصات آیا می توان تشکیل حکومت داد و اگر بر اساس منصوصات حکومت شکل گرفت پاسخگوی همه مقتضیات و نیازها بوده و حکومتی کارآمد و توانمند خواهیم داشت؟ با این شیوه طرح، بحث بدانسو کشانده می شود که اگر ولایت فقیه تنها حکومت مشروع زمان غیبت باشد، آیا «ولایت مطلقه» دارد یا خیر؟ و اگر ولایت او در حد منصوصات (احکام فرعیه شرعیه) باشد چه مشکلاتی پیش می آید و چقدر باید به فقیه در حد غیر منصوص و منطقه الفراغ میدان داد.

برای جلوگیری از اطناب کلام و برای اینکه زمینه برای خروج به بحث بعدی آماده شود، مختصرا اشاره می شود که اگر منطقه منصوصات واستنباط از آنها کار فقها، مجتهدین و مراجع باشد، آیادر این حوزه (احکام فرعیه شرعیه) می توان حکومت کرد و قانون در این کافی است؟ که پاسخ امام(ره) احکام اولیه و ثانویه رامدار حکومت گرفتن و دایره ولایت را در آن خلاصه نمودن مشکل¬زا دانسته و بدین نحو اظهار نظر می فرمودند: «اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعیه

الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام صلی ا علیه وآله وسلم یک پدیده بی معنی و محتوا باشد اشاره می¬کنم به پیامدهای آن که هیچکس نمی -تواند ملتزم به آنها باشد، مثلا خیابان کشی¬ها که مستلزم تصرف در منزلی یا حریم آن است در چارچوب احکام فرعیه نیست. نظام وظیفه واعزام اجباری به جبهه¬ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از ورود و خروج هر نحو کالا و منع احتکار در غیر دو سه مورد و گمرکات و مالیات و جلوگیری از گرانفروشی، قیمتگذاری و جلوگیری از پخش مواد مخدر و منع اعتیاد به هر نحو غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صد امثال آن که از اختیارات دولت است، بنا به تفسیر شما خارج است و صدها امثال اینها، باید عرض کنم حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول ا صلی ا علیه وآله وسلم است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج... آنچه گفته شده است شایع است مزارعه و مضاربه و امثال آن با آن اختیارات از بین خواهد رفت صریحا عرض کنم که فرضاً چنین باشد این از اختیارات

حکومت است و بالاتر از آن مسایلی است که مزاحمت نمی¬کنم...»(1).

حاصل آنکه تمرکز مقاله در قانون را می توان در نکات زیر دسته بندی نمود:

1ـ این مقاله رسالتش باسخگویی به این سؤال نیست که حق قانونگذاری بالاصاله با کیست و چرا؟ در این امر مفروض ما آن است که بهترین قانون آن است که توسط کسی که بهترین شناخت را از انسان دارد وضع شده باشد و فرامین الهی در قالب وحی به عنوان هدیه به بشریت و نسخه شفابخش دردهاست.

2 ـ چالشی بر روی موضوع قانون در این نوشتار، بین معتقدان دین و منکران

_____

1 ـ صحیفه نور، ج 20 ص 170 (مورخه 16/10/66).

دین نیست، بلکه منازعه بین معتقدان دین و در حوزه اینکه بالتبع (نه بالاصاله) قانونگذار کیست؟ تا چه حد بشر حق طرح و وضع قانون دارد؟ اگر نداشته باشد چه مشکلاتی پیش می¬آید.

3 ـ در اینجا اگر بتوان در حوزه مالا نص فیه، وضع قانون، آنهم به صورت مطلقه نمود، به نوعی مقبولیت و به رسمیت شناختن و میدان دادن به عقل در کنار نقل می باشد.

4ـ به بیان دیگر چالش اصلی بین طرفداران ولایت مطلقه فقیه که احکام حکومتی را حاکم بر مهمترین احکام اولی و ثانوی حتی نماز می دانند و بالعکس است. یعنی اگر حکم حکومتی نوعی قانون است، در شرایط خاص قوانین دیگر، حتی منصوص را می¬تواند تعطیل کند (گر چه به صورت موقتاً، که این موقت هم ممکن است چند قرن باشد) و در عین حال به حکومت دینی و الهی آسیبی نرسد و مدعا نیز حاکمیت قانون الهی باشد.

5 ـ حوزه کار مجتهدین، فقها ومراجع در احکام اولیه و ثانویه بوده و حکم حکومتی از اختیارات فقیه حاکم می باشد.

6 ـ با توجه به اینکه تمرکز بحث در احکام اولیه و ثانویه و حکومتی است، در ادامه بحث به صورت مفصل این احکام با هم مقایسه و معرفی می گردند. چنانچه سابقاً نیز اشاره شد، قوانینی که امروزه تحت عنوان قوانین اساسی، عادی، تصویبنامه¬ها و آیین نامه¬ها و... مطرحند، همه در ذیل احکام حکومتی قابل طرح و بحثند که در بحث آتی جایگاه آنها دقیقاً روشن خواهد شد.

7 ـ نکته قابل توج پایانی آن است که گرچه با طرح «ولایت مطلقه»، به عقل میدان داده شد و حتی حوزه نقل گاه تعطیل می شود، ولی این تقنین به دین آسیبی

نمی¬زند، زیرا که عقل و نقل دوبال دینند(1) و از سوی خداوند باریتعالی، این پیامبر درونی (عقل) در وجود انسانها برای حل مشکلات تعبیه شده است.

ب ـ اقسام حکم (اولی، ثانوی و حکومتی) وتفاوت آنها: در نوشتار حاضر باقبول این نکته که حکم اولیه و ثانویه با حکم حکومتی تفاوتهای اساسی دارد (که می¬آید)، در عین حال بر همه آنها تعریف قانون را صادق دیده و بدون آنکه اصراری بر طرح مفهوم قانون باشد این قسمت بحث با همان اصطلاحات مصطلح و مشهور تنظیم می گردد. مباحث این قسمت عبارتند از:

2 ـ 1 تعاریف سه مفهوم.

2 ـ 2 ـ رابطه شئون فقه با احکام.

3 ـ 2 ـ انواع حکم حکومتی.

4 ـ 2 ـ مقایسه احکام حکومتی با احکام اولیه و ثانویه.

2 ـ 1ـ تعاریف سه مفهوم: در ارائه تعاریف بدون تامل و چند و چون عمیق فقط به عنوان مدخل بر بحث به سه تعریف اشاره می شود.

حکم اولیه: دستوراتی که برای مسلمانان در شرایط طبیعی و عادی آمده است، بدون آنکه شرایط و

اضطرابات در آن لحاظ شده باشد چه در عبارات، سیاسات و یا سایر احکام.

حکم ثانویه: احکام موقتی و محدودند که احکام تابع حالات و روی موضوع خاص قرار.

دارند و چون حالات موقتند، حکم نیز موقت است. وچون در مرحله دوم قرار گرفته اند به

_____

1 ـ این نکته اشاره بدان مدعا دارد که طرح احکام تاسیسی، گسترش دادن منطقه الفراغ، بلا موضوع کردن احکام شرعی، طرح مالا نص فیه، تکیه به عرف مسلمین و سیره عقلا و... عرفی کردن دین است و مطلب فوق در مقابل این دیدگاه است. برای مطالعه دیدگاه مورد اشاره مراجعه شود به: مقاله فرآیند عرفی شدن فقه شیعه، مجله کیهان: 24.

احکام ثانویه تعبیر می شود.

حکم حکومتی:

«عبارت است از فرمانها، قوانین و مقررات کلی و دستور اجرا احکام و قوانین شرعی که از سوی رهبری مشروع جامعه اسلامی در حوزه مسایل اجتماعی، باتوجه به حق رهبری و بالحاظ مصلحت جامعه صادر می گردد»(1).

2 ـ 2 ـ رابطه شئون فقیه با احکام: «سمتهای مهم فقیه جامع الشرایط عبارتند از افتاء قضاو ولاء»(2) و سایر شئون به نحوی به همین سه شان بر می گردند. براساس آنکه فقیه مفتی است حق صدور فتوی دارد که امروزه در قالب توضیح المسایل در دسترس همگان است. حدود و ثغور احکام ثانویه و جایگاه به کارگیری آن را نیز مجتهد صاحب افتاء بیان می کند.

اما تفاوتهای عمده شان قضاوت با شان افتاء در فقیه و حکمی که به عنوان قاضی صادر می کند (حکم قضایی)، و حکمی که به عنوان فقیه مطرح می ¬کند (حکم اولیه)، توسط علمای معرفت اینگونه بیان شده:

«اولا: افتاء اخبار است نه انشاء، در حالیکه حکم قضایی انشاء است نه مجرد اخبار. ثانیا: همانا افتا، اختصاص به موارد کلی دارد و حکم قضایی مخصوص موارد جزئی است و ثالثاً: تشخیص موضوع از وظایف فقیه نیست، در حالیکه همین کار از مهمترین وظایف قاضی است»(3).

اما شان سوّم فقیه جامع الشرایط «ولایت عامه» (ولاء) است که از جهت تشخیص موضوع و مصداق شبیه حکم قضایی است، گرچه از آن رو که با مصالح عموم سروکار دارد، بالاتراز شان قضاء است(4). و به بیان امروزه قضاوت و قوه

_____

1 ـ تعریف حکم حکومتی از: طرحی سیف ا□، احکام حکومتی و مصالح فصلنامه را هبرد، شماره 4: پاییز 73، ص 65.

2 ـ جوادی آملی عبدا□، پیرامون وحی و رهبری، انتشارات الزهراء، چاپ دوم: پاییز 69، ص 179.

3 ـ معرفه محمد هادی، ولایت الفقیه ابعادها وحدودها، جمعیه التحقیق والتالیف: 1402 (ق)، ص 24.

قضائیه یکی از ارکان حاکمیت که شان ولی حاکم است می باشد.

3 ـ 3 ـ انواع حکم حکومتی: حکم حکومتی در مقایسه با حوزه احکام اولی در سه شکل زیر می تواند ظاهر شود:

احکام حکومتی در تزاحم با احکام اولی: یک نوع از احکام حکومتی آن احکامی هستند که با حکم اولیه اسلام در تزاحم می افتند. چنانچه در مرحله اجرابر مبنای مصالح، گاه فقیه حاکم مصلحت میـبیند که حکم اولیه ای موقتا تعطیل گردد.

مثال خوب این نوع حکم حکومتی، تعطیل موقتی حج برای افراد مستطیع در حکومت اسلامی بود. در حالیکه خود حکومت باید مشوق و محرک مردم برای عمل به تکالیف باشد. واضح است که پس از رفع شرایط، خود به

خود این حکم نیز ساقط و حکم اولیه مجددا مطرح می شود.

احکام حکومتی تقویت کننده و مجری حکم اولیه: در بعضی موارد احکام حکومتی در طول احکام اولیه، بلکه تثبیت و تقویت کننده آن بوده و در جهت اجرای آن می باشد. مثال بارز این نوع حکم، حکم قتل سلمان رشدی از سوی حضرت امام (ره) است. که از آن رو که حکم ارتداد یک حکم اولیه اسلام است، حکم قتل فرد خاص، یعنی توجه به موضوع و مصداق و صدور حکم انشایی برای قتل فردی که اهانت به رسول ا صلی ا علیه وآله وسلم و.... دارد، همه در جهت اجرای یک حکم اولیه است.

احکام حکومتی تاسیسی: این نوع از احکام در زمینه و میدانهایی است که حکم اولیه ای در رابطه با آن موضوع از سوی شرع و شارع نرسیده است. مثلا به کارگیری و فراخوانی جوانان در مواقع عادی و صلح به عنوان خدمت نظام وظیفه آن هم به

---

1 ـ ولایت الفقیه ابعادها و حدودها، ص 24.

مدت دو سال، با اینکه فعلا خطری وجود ندارد و ضرورتی هم ایجاب نمی کند، مستند مستقیم به هیچکدام از کتاب و سنت نیست. و این نوع حکم از اختیارات ولایت مطلقه فقیه است.

3 ـ 4 ـ مقایسه احکام حکومتی با احکام اولیه و ثانویه: در این قسمت ابتدا احکام حکومتی با حکم اولیه و سپس با حکم ثانویه مقایسه می گردد:

اول تمایزات حکم اولیه و حکم حکومتی:

1ـ احکام اولیه ثابت اند ولی احکام حکومتی تابع مصالح اند و لذا تا مصلحت باقی است، حکم جاری است.

2 ـ احکام اولیه مستقیما از ادله شرعی استنباط می گردند، حال آنکه حکم حکومتی فقیه می تواند

مستقیما از کتاب و سنت استخراج و استنباط نشده بلکه در رابطه با شرایط و مصالح و با توجه به موضوعات باشد.

3 ـ احکام اولیه حاصل کار مفتی جامعه بوده و بیشتر به تبیین قانون الهی بر می گردد، حال آنکه احکام حکومتی صادره از سوی ولی امر و بیشتر به جنبه های اجرای احکام الهی بر می گردد.

4 ـ احکام اولیه به صورت کلی بیان شده و تطبیق با موضوع کار مکلف است.

اما احکام حکومتی مربوط به امور مشخص بوده و حاکم جامعه نسبت به مصادیق اظهار نظر نموده و تکلیف مکلف در این رابطه روشن است.

5 ـ شان احکام اولیه در آن است که به صورت خبری بیان شود، اما شان حکم حکومتی مطرح شده به صورت انشایی است (یعنی حتی اگر در قالب دیگر بیایند، حکم اولی قابل تفسیر به صورت خبری و حکم حکومتی قابل تحلیل به احکام انشایی است. ما هیت حکم در یکی خبر و در دیگری انشاست).

6 ـ اگر برای بیان احکام اولیه اجتهاد مصطلح حوزه ها، کافی باشد، برای صدور

احکام حکومتی علاوه بر اجتهاد مصطلح، آشنایی با مسایل سیاسی و اجتماعی و اوضاع و احوال شرایط جامعه و جهانی ضروری است.

7 ـ با استنباطی که مفتی از احکام اولیه می کند فقیه دیگر می تواند مخالفت کند، ولی در صورت صدور حکم حکومتی از سوی حاکم و ولی امر، همه فقها باید تبعیت نمایند.

تا اینجا به صورت کاملا مشخص تفاوت بین دو نوع قانون ـ (حکم اولی و حکومتی) و حدود و حوزه های هر یک بیان شد. قانونی که در حوزه اختیارات مجتهدین و مراجع است و قانونی که در شان و صلاحیت فقیه حاکم می باشد. در ادامه حکم حکومتی با احکام ثانویه مورد مقایسه قرار می گیرد و در حقیقت تفکیک وظایف حوزه های مجتهدین به صورت عام و مجتهد حاکم کاملا واضح خواهد شد.

دوم: اشتراکات وافتراحات احکام حکومتی با احکام ثانویه:

ـ اشتراکات:

1 ـ هر دو نوع احکام (حکومتی و ثانویه) با موضوعات و مصادیق سروکار دارند.

2 ـ هر دو نوع احکام متغیرند و زماناً محدود (نه دائمی و ابدی).

3 ـ هر دو نوع احکام، می توانند در حوزه عسر و حرج و اضطرار قرار گیرند.

4 ـ هر دو در شرایط خاصی، حاکم بر احکام اولیه و تعطیل کننده آن هستند.

- افتراقات:

1 ـ احکام ثانویه مصطلح، بیشتر در حوزه فردی کاربرد دارد و احکام حکومتی عمدتا در حوزه اجتماعی.

2 ـ احکام ثانویه فقط در حدود عسر و حرج واضطرار کاربرد دارد، ولی احکام حکومتی می توانند از این معیار فراتر رفته و براساس مصالح و آینده نگری، گر چه به

حد عسر و حرج نرسد، کاربرد داشته باشند.

3 ـ احکام ثانویه در مواردی که احکام اولیه صادر شده، مطرح شده و موضوعیت دارند، حال آنکه احکام حکومتی در زمینه ای که کتاب و سنت ساکت است نیز حکم دارد.

4 ـ حکم ثانویه معمولا سبب تعطیل حکم اولیه (هر چند موقتا) می گردد، اما حکم حکومتی می تواند در جهت تحکیم، تثبیت و اجرای حکم اولیه نیز صادر گردد.

تا اینجا ضمن تفکیک قانون و مقننها، روشن شد که کار فقها و مجتهدین در حوزه احکام اولیه و ثانویه

است و کار ولی فقیه، احکام حکومتی. و تمامی مراجع تصمیم گیری از مجلس شورای اسلامی تا هیات دولت، تاهیات بازنگری قانون اساسی، مجمع تشخیص مصلحت نظام و... مصوبات آنها حکم قانون را دارند و مستقیما یا غیر مستقیما به ولی امر بازگشت نموده و در ذیل احکام حکومتی قابل تحلیل اند و از همین رو نیز مشروعیت و حجیت دارند.

در پایان این بخش نکته ای هم اشارتاً طرح شده و بحثهای تفصیلی آن حداقل ذیل یک مقاله نمی گنجد، گرچه اهمیت لازم را دارند و آن نکته اینکه اگر در شرع حوزه وسیعی مالا نص فیه است که فقیه حاکم در آنها احکام تاسیسی می تواند داشته باشد و... آیا این از ضعف دین و مکتب ناشی نمی شود؟ به عبارت دیگر عدم پاسخگویی به بعضی حوزه ها تصویری از ناقص بودن دین ارایه نمی دهد؟ مثلا از اینکه ندانیم نوع حکومت اسلامی، مشروطه است، جمهوری است، شاهنشاهی است ویا.. آیا این به جامعیت دین لطمه نمی زند؟

د ـ رابطه قانون و ولایت مطلقه فقیه:

در بخش قبل با طرح احکام حکومتی و اختیارات مطلقه، خود بخود به سؤالاتی

از این قبیل، اگر قانون شرع با مقتضیات عصر سنخیت نداشت چه کنیم؟ و یا اینکه در مواردی که مصادیق جدید پیدا شده و مبتلا به نظام و جامعه اسلامی چه باید کرد؟

و... خود بخود بابحث انواع احکام حکومتی (تاسیسی، در تعارض باشرع و...) به این سؤالات پاسخ داده شد. اما سؤالی که جای طرح دارد این است که با این وصف آیا چون فقیه خود می تواند مقنن باشد آیا نتیجه آن است که فقیه فوق قانون است و نه تحت قانون؟ و به عبارت دیگر رابطه فقیه حاکم با قانون چگونه قابل تبیین است؟

در مباحث بخش دوم (قانونگرایی در غرب) دیدیم که بحث فعلی نیز سابقه قرون متمادی را دارد و دیدیم که اگر در قرون قدیم، وسطی (و جدید که در مقاله نیامد ولی از دیدگاه «هابز» و«ژان بدن» در ذیل دولت مطلقه Absolutism)حاکم بر قانون می تواند مقدم فرض شده و در بعضی دیدگاهها فوق قانون است. ولی هر چه تجربه حکومتی در آن دیار بیشتر شده، نهایتاً در نیمه دوم قرن بیستم، گرایش به عدم

دخالت هم حاکم و هم قانون گرایش پیدا کرده و اینکه این ابزارها به نفع جامعه نیست وبهتر است که جامعه و نهادهای اجتماعی به حال خود رها شده و آزاد باشند.

اما در دیدگاه اسلام و در نظام بر مبنای ولایت مطلقه فقیه به سؤال فوق چگونه می توان پاسخ داد؟ آیا فقیه و ولی امر فوق قانون است یا تحت قانون؟ سؤال مذکور در یک پاسخ ثنایی و عقلی دو جواب دارد: فقیه هم فوق قانون است هم نیست، اگر کسانی اصرار داشته باشند که فقط لزوما باید تحت قانون باشد وبر مبنای قانون عمل کند، مهمترین دلیل آن می شود که سپردن اختیارات بی حد و حصر و مطلقه به فردی و مقیدنکردن او به هیچ قید و حدی وقانونی، به استبداد. طغیان وظلم به مردم منتهی می شود . پس اگر فقید تحت قانون باشد، حقوق و آزادیهای مردم مورد تهدید قرار نمی گیرد، ضمن اینکه جامعه نیز قانونمند، نظاممند، نهادینه و تعریف شده اداره شده و از بی برنامگی، هرج و مرج و هر چندگاه به سویی رفتن نیز جلوگیری می شود.

اما اگر کسی حاکمیت فقیه را فوق قانون نه تنها می پذیرد، بلکه بر آن پای می فشارد، می تواند استدلالش این باشد که، چنانچه امام (ره) می فرمودند، اختیارات فقیه مطلقه است. همان اختیارات حکومتی رسول ا صلی ا علیه وآله وسلم است و «این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم صلی ا علیه وآله وسلم بیشتر از حضرت امیر علیه السلام بود، یا اختیارات حضرت امیر علیه السلام بیش از فقیه است، باطل و غلط است(1). ولذا تحت قانون آوردن فقیه با ولایت مطلقه نمی سازد.

در ادامه بحث قبل از پرداختن به پاسخهای اشاره شده، خوب است، پاسخ پرسش ولی فقیه فوق و یا تحت قانون را در جملات حضرت امام (ره) ببینیم. ایشان می فرمودند:

«ما یک حکومتی می خواهیم که روی مصالح این ملت کار بکند... ما می خواهیم یک حکومتی باشد که لا اقل تبع قانون باشد، تبع قانون اسلام باشد، تبع قوانین مجعوله صحیح باشد»(2).

«ما که می گوییم حکومت اسلام.. یک حکومت باشد که برای قانون متواضع باشد، یعنی سرپیش قانون فرود بیاورد، قانون هر چه گفت قبول بکند، نه اینکه قانون برای مردم عادی باشد، قدرتمندها از قانون مستثنی باشند»(3).

«حکومت، قانون است، قانون خدا، یعنی حاکم، یعنی شخص اول مملکت، اگر یک کسی یک چیزی داشته باشد، شکایتی داشته باشد از او پیش قاضی می رود و او را حاضرش می کنند و او هم حاضر می شود، چنانچه شد، حضرت امیر این کار را کرد. ما هم یک همچو حکومتی می خواهیم، حکومت قانون آن هم قانون

---

1 ـ امام خمینی، ولایت فقیه، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی: 1373، ص 40.

2 ـ امام خمینی، کوثر جزء دوم، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ دوم، 1373، ص 251.

3 ـ همان منبع، 154.

مترقی اسلام»(1).

«ما می خواهیم یک حکومتی باشد مثل حکومت اسلام که غیر از قانون هیچ چیز حکومت نکند، هیچ، قانون فقط حکومت بکند. ما یک همچو چیزی... آن هم قانون عدل، آن هم قانون صحیح، آن هم قانونی که برای رشد بشر است، برای صلاح بشر است»(2).

«همه افراد از رسول اکرم صلی ا علیه وآله وسلم گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند. رای اشخاص حتی رسول اکرم صلی ا علیه وآله وسلم در حکومت و قانون الهی هیچگونه دخالتی ندارد»(3).

نکات چندی از مطالب فوق قابل استنباط است:

1 ـ امام(ره) حکومت قانون و قانونمداری را تاکید می فرمودند. با اینکه عمدتاً مراد حضرتشان قوانین منصوص است، اما مواردی به قوانین غیر منصوص نیز تصریح داشته اند.

2 ـ گرچه در مباحث قبلی سخن از اختیارات مطلقه و احکام حکومتی فقیه بود، ولی از مطالب فوق

استنباط می شود که خود فقیه باید ملتزم و عامل و پیرو همین قوانین باشد.

3 ـ اگر فقیه حاکم از سویی شخصیت حقیقی واز سوی دیگر دارای شخصیت حقوقی است، قطعا شخص حقیقی فقیه نیست که مقنن است (دارای اختیارات حکومتی) بلکه شخصیت حقوقی اوست. عدالت، فقاهت وبر مبنای نظریه ولایت انتخابی، اقبال مردم است که حدود واحکام حکومتی صلاحیت می یابد و از سوی

_____

1 ـ همان منبع، ص 203.

2 ـ همان منبع، ص 215.

3 ـ ولایت فقیه، ص 54.

دیگر مجاری قانونگذاری در سطوح مختلف (قانون اساسی، عادی، تشخیص مصلحت و...) نیز معلومند. لذا حضور و تنفیذ فقیه سبب می شود که قوانین مصوبه از مجاری متعدد مشروعیت داشته و شخص حقیقی و حقوقی فقیه نیز در مقابل قانون بادیگران مساوی باشد.

نکته اخیر اینکه، گرچه قانونگذاری در نظام اسلامی بر مبنای ولایت فقیه و احکام حکومتی توجیه می شوند اما مجاری تعریف شده داشته و به مردم نیز و ابسته است. به عنوان شاهد، این امر در مساله بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران منظور شده است. چنانچه در اصل یکصد و هفتاد و هفتم قانون اساسی آمده: «بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در موارد ضروری به ترتیب زیر انجام می گیرد: مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام، طی حکمی خطاب به رئیس جمهور موارد اصلاح یا تتمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی با ترکیب زیر پیشنهاد می نماید... مصوبات شورا پس از تایید و امضای مقام رهبری باید از طریق مراجعه به آراء عمومی به تصویب اکثریت مطلق شرکت کنندگان در همه پرسی برسد»(1).

حال با این مقدمات به سؤال اولیه در خصوص اینکه، ولی فقیه فوق یا تحت قانون می باشد چه پاسخ باید

داد؟ به نظر می رسد آنها که از اختیارات مطلقه فقیه می هراسیدند و از این رونگران اشراف فقیه بر قانون بودند تصویر درستی از مفهوم «مطلقه» نداشتند. زیرا از مفهوم «مطلقه»، اختیارات بی حد و حصر در مقابل مردم و استبداد به رای را می فهمیدند. حال آنکه مفهوم مطلقه «مشترک لفظی» است و گرچه یک معنای آن معادل استبداد و اختیارات بی حد و حصر است و این نظریه هم در

---

1 ـ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: 1368، ص 8 ـ 87.

غرب در ذیل اندیشه امثال «هایز» و«ژان بدن» و هم در جهان اسلام از افکار امثال «خواجه نظام الملك» و.. بر می آید. ولی منظور امام از ولایت مطلقه، چنین معنایی از مطلقه نبود، زیرا امام معتقد بودند که، «حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد»(1).

و در معنای دوم مراداز ولایت مطلقه، یعنی آنچه را که یک حکومت و جامعه اسلامی نیاز دارد (مساله نظام وظیفه، مالیات، ورود و خروج ارز و...) در حوزه اختیارات فقیه است و فقیه ولایت مقیده و یا در حد احکام فرعیه شرعیه ندارد.

با این توضیح نگرانی از ولایت مطلقه فقیه بی مورد است، چون یک استبداد به رای و یک ظلم و بلکه یک گناه صغیره(2)، فقیه را از ولایت ساقط می کند.

در عین حال یک نظام قانونمند که وظایف همه نهادها و ارگانها و اشخاص، دقیقاً در آن تعریف شده و هر یک در چارچوب های قانون بایکدیگر در داد و ستدند، از نظامی که به هر دلیل آینده شفاف و واضحی را نداشته و نهادها و وظایف قانونی در معرض دگرگونی است، اولویت دارد. و برای ایران اسلامی یا هر کشور مدعی اسلام نیز که می خواهد به عنوان الگویی حداقل برای جهان اسلام مطرح باشد نظام قانونمند معقولتر و مقبولتر است.

از دیگر سوی، آنچه مهم است اینکه، اگر قانونمداری در نظام ولایت مطلقه فقیه

1 ـ ولایت فقیه، ص 33.

2 ـ از شرایط فقیه حاکم، عدالت است و از نظر امام حتی گناه صغیره به عدالت لطمه می زند. زیرا در تعریف امام (ره)، «عدالت حالتی است نفسانی که صاحبش را وا می دارد به اینکه ملازم تقوا باشد و از ارتکاب گناهان کبیره بلکه و گناهان صغیره اجتناب کند تا چه رسد به اصرار بر گناه صغیره....».

امام خمینی، تحریر الوسیله، مترجم محمد باقر موسوی همدانی، ج اول، موسسه انتشارات دار العلم: 1366، ص 437.

پذیرفته شود، آیا به ولایت مطلقه آسیبی نمی رسد؟ پاسخ آن است که به کدام «مطلقه»؟ اگر مطلقه به معنای اختیارات بی حد و حصر در مقابل مردم است، قطعا آسیب می خورد، ولی گفته شده که چنین ولایت مطلقه ای مد نظر امام (ره) نیز نبوده است. ولی اگر مطلقه به معنای دیگر، یعنی آنچه که براساس مصلحت اسلام و مسلمین لازم است، حکم حکومتی و قانون برای تدبیر بهتر نظام جعل شود باشد، در این معنا مطلقه باقانونگرایی تعارضی نداشته و جای نگرانی وجود ندارد.

به نظر می رسد که مکانیزم مطروحه در قانون اساسی ایران، جامع بین مطلقه بودن ولایت فقیه و تحت حاکمیت قانون بودن ولی امر است. زیرا از اینکه انتخاب خود ولی امر در یک مدار حقوقی و قانونی صورت گرفته و مشروعیت آن نیز پس از شرایط لازم به آراء با واسطه مردم یعنی مجلس خبرگان بوده و خبرگان نیز حق نظارتشان محفوظ است تا هر وقت به شرایط ولی امر آسیبی برسد، حتی برای عزل او اقدام کنند؛ همچنین ولی امر اگر قانون اساسی را باید بازنگری کند از مجرای شورای بازنگری اقدام نموده و تنها با تصویب اکثریت آراء حق اجرا دارد، اگر مساله امنیتی است، شورای امنیت ملی واگر... که همگی حکایت از در چهارچوبه قانون بودن ولی امر دارد.

از سوی دیگر چه امری است که مصلحت جامعه اقتضا می نماید و ولی امر برای اقدام بر آن دستش بسته است؟ مگر از ولایت مطلقه جز این انتظاری بو دکه در موارد لازم و بر مبنای مصلحت بتواند اقدام کند و یادست نهادهای عمده بسته نباشد.

وجود مجمع تشخیص مصلحت نظام در این قانون، مطلقه بودن ولایت را تضمین می کند. چه کاری بالاتر از آنکه در ذیل قانون اساسی حتی بتوان مطالب خلاف شرع و قانون اساسی را تصویب نمود(1). و معنای مطلقه از نظر امام نیز همین بود که حوزه

---

1 ـ اصل یکصد و دوازدهم قانون اساسی: مجمع تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تامین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنها ارجاع می دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است، به دستور رهبر تشکیل می شود.

اختیارات فقیه به احکام فرعیه شرعیه خلاصه نمی شود و این اقدامات باز در لوای قانون و ذیل قانون مشروعیت می یابند.

حاصل بخش پایانی مقاله اینکه، علیرغم اینکه کلیه قوانین تحت عنوان احکام حکومتی قابل تفسیرند و مشروعیت می یابند، ولی خود ولی امر نیز در چارچوبه قانون، اعمال ولایت می کند و این امر در عین حال به حدود و اختیارات فقیه حاکم که مطلقه است (با تفسیری که ارایه شد) آسیبی نمی زند.